



Economic Analysis of the Principle of Binding Force of Contracts and Its Exceptions in Imami Jurisprudence and Iranian Law

Samad shoorche^{1*}

1. Department of Private Law, SR.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran.

ARTICLE INFORMATION

Article Type: Original Research

Pages: 239-256

Article history:

Received: 22 Feb 2025

Edition: 27 Mar 2025

Accepted: 07 May 2025

Published online: 22 Jun 2025

Keywords:

Binding Force of Contracts; Options to Rescind; Imami Jurisprudence; Civil Code; Judicial Interpretation.

Corresponding Author:

Samad shoorche

Address:

Iran, Tehran, SR.C., Islamic Azad University, Department of Private Law

Orchid Code:

0009-0002-2258-1822

Tel:

09122840839

Email:

Samad.shoorcheh@iau.ac.ir

ABSTRACT

Background and Aims: Focusing on the status of the principle of the binding force of contracts in Iranian contract law and its connection with Imami jurisprudence, this study explains the foundations and limits of the exceptions to this principle. The main issue is to determine criteria for identifying and interpreting these exceptions so that, on the one hand, contractual stability and reliance are preserved and, on the other hand, the imposition of unjustified loss and the disruption of contractual equilibrium are prevented.

Materials and Methods: This is a theoretical study, and the research method is descriptive-analytical.

Ethical Considerations: Throughout all stages of writing this study, textual originality, honesty, and integrity were observed.

Findings: The findings indicate that the principle of binding force in Iranian law is understandable on the basis of Article 219, in a systematic relationship with rules on the validity of transactions, interpretation of contracts, and the institutions of options to rescind. Its exceptions can be coherently classified into five categories: defective consent, non-conformity of the subject of the obligation, gross imbalance, contractual stipulations, and change of circumstances.

Conclusion: Considerable convergence is observed between the juristic foundations of the options to rescind and the legal mechanisms, although ambiguities remain regarding evidentiary standards and the scope of applying certain options. Therefore, a restrictive interpretation of exceptions, together with strengthening judicial criteria and legislative refinement, can both uphold the principle of preserving the contract and ensure commutative fairness.

Cite this article as:

Shoorche, S. *Economic Analysis of the Principle of Binding Force of Contracts and Its Exceptions in Imami Jurisprudence and Iranian Law*. Economic Jurisprudence Studies. 2025.



فصلنامه مطالعات فقه اقتصادی، دوره هفتم، شماره دوم، تابستان ۱۴۰۴

تحلیل اقتصادی اصل لزوم قراردادها و استثنائات آن در فقه امامیه و حقوق ایران

صمد شورچه^۱

۱. گروه حقوق خصوصی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

چکیده

زمینه و هدف: اصل لزوم قراردادها به عنوان یکی از بنیادهای نظام حقوق قراردادها، نقش اساسی در تضمین ثبات، پیش‌بینی‌پذیری و تکاپذیری روابط معاملاتی دارد. با این حال، نظام حقوقی در مواردی به منظور حمایت از رضایت واقعی طرفین، جلوگیری از ورود ضرر نامتعارف و حفظ تعادل معاوضی، استثنائاتی را بر این اصل پذیرفته است.

مواد و روش‌ها: پژوهش حاضر از نوع مطالعات نظری بوده و با روش توصیفی - تحلیلی انجام شده است. داده‌ها نیز به شیوه کتابخانه‌ای گردآوری شده‌اند.

یافته‌ها: اصل لزوم در حقوق ایران در پیوندی نظام‌مند با قواعد صحت معاملات، اصل حاکمیت اراده، اصالت صحت و قواعد تفسیر قرارداد قابل تحلیل است و استثنائات آن را می‌توان در پنج دسته تحلیلی صورت‌بندی کرد: اختلال در اراده و رضایت (مانند اشتباه، اکراه و تدلیس)، عدم انطباق مورد تعهد با اوصاف قراردادی (خیار عیب، رؤیت و تخلف وصف)، عدم تعادل فاحش در ارزش عوضین (غبن)، شروط قراردادی محدودکننده لزوم (شروط خیار و شرط فاسخ) و نیز تغییر اوضاع و احوال یا تعذر اجرای تعهد.

ملاحظات اخلاقی: در تمام مراحل نگارش پژوهش حاضر، ضمن رعایت اصالت متون، صداقت و امانت‌داری رعایت شده است.

نتیجه: علی‌رغم همگرایی قابل توجه میان مبانی فقهی خیارات در فقه امامیه و ساختار تقنینی قانون مدنی؛ در معیارهای احراز برخی خیارات، حدود اسقاط آن‌ها و نحوه اعمال فوریت، ابهاماتی مشاهده می‌شود. بر این اساس، تفسیر مضیق استثنائات، تقویت معیارهای قضایی در احراز غبن و تدلیس و نیز تنقیح تقنینی مقررات خیارات می‌تواند ضمن صیانت از اصل بقای عقد، کارآمدی و عدالت در روابط قراردادی را تقویت کند.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات: ۲۳۹-۲۵۶

سابقه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۰۴

تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۱/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۱۷

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۴/۰۱

واژگان کلیدی:

اصل لزوم؛ خیارات؛ فقه امامیه؛ قانون مدنی؛ تفسیر قضایی.

نویسنده مسئول:

صمد شورچه

آدرس پستی:

ایران، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، گروه خصوصی.

تلفن:

09122840839

کد ارکید:

0009-0002-2258-1822

پست الکترونیک:

Samad.shoorcheh@iau.ac.ir

© تمامی حقوق انتشار این اثر، متعلق به انجمن علمی حقوق بشر اسلامی ایران می‌باشد.

۱. مقدمه

قرارداد در نظام حقوقی ایران صرفاً وسیله‌ای برای ایجاد تعهد خصوصی میان دو اراده نیست، بلکه یکی از بنیادی‌ترین ابزارهای تنظیم روابط اقتصادی و اجتماعی و تضمین‌کننده ثبات در مبادلات حقوقی به شمار می‌آید. در این چارچوب، اصل لزوم جایگاهی محوری دارد؛ زیرا اعتبار عملی هر قرارداد زمانی تحقق می‌یابد که طرفین بتوانند بر بقای آن و الزام‌آور بودن مفادش اعتماد کنند. از این رو، لزوم را باید یکی از ارکان نظم قراردادی دانست؛ اصلی که هم از مبانی فقه امامیه نیرو می‌گیرد و هم در حقوق موضوعه ایران، به‌ویژه در ماده ۲۱۹ قانون مدنی، صورتی صریح و قاعده‌مند یافته است. با این حال، استقرار اصل لزوم به معنای نادیده گرفتن همه وضعیت‌هایی نیست که در آن‌ها پایبندی بی‌چون و چرا به عقد، به بی‌عدالتی، اختلال در رضایت واقعی یا برهم خوردن تعادل حقوقی می‌انجامد. نظام حقوقی کارآمد ناگزیر است در کنار تثبیت اصل، راه‌های استثنایی خروج از آن را نیز پیش‌بینی کند تا از تبدیل قرارداد به وسیله اضرار، فریب، تحمیل یا بهره‌برداری ناروا جلوگیری شود. مسئله اساسی در این میان، نه صرف پذیرش اصل لزوم و نه صرف شمارش خیارات و اسباب انحلال، بلکه تعیین حدود، مبانی و قلمرو استثنائاتی است که بر این اصل وارد می‌شوند. اهمیت این مسئله از آنجا ناشی می‌شود که هرگونه توسعه بی‌ضابطه در استثنائات، استحکام قرارداد را متزلزل می‌سازد و هرگونه تفسیر مضیق و خشک از آن‌ها نیز ممکن است به تثبیت روابطی بینجامد که از آغاز یا در جریان اجرا، با اختلال در رضا، تعادل یا عدالت معاوضی همراه بوده‌اند. بنابراین، پرسش اصلی آن است که اصل لزوم در فقه امامیه و

حقوق ایران بر چه مبانی استوار است و استثنائات آن بر پایه چه معیارهایی باید شناسایی و تفسیر شوند تا هم بقای عقد حفظ شود و هم از تحمیل ضرر ناروا و اختلال در انصاف قراردادی جلوگیری به عمل آید. در پرتو این پرسش، بررسی رابطه ماده ۲۱۹ قانون مدنی با سایر قواعد ناظر بر صحت قرارداد، تفسیر مفاد عقد، آثار عرفی و قانونی آن و نیز نهادهای مربوط به خیارات، ضرورتی روشمند پیدا می‌کند؛ زیرا لزوم تنها در بستر مجموعه‌ای از قواعد حقوقی قابل فهم است و بدون تحلیل پیوند آن با آزادی قراردادی، صحت معامله و محدودیت‌های ناشی از نظم عمومی، به درستی تبیین نمی‌شود.

نوآوری این پژوهش در آن است که به جای برخورد پراکنده با اسباب عدول از لزوم، می‌کوشد استثنائات را در قالب یک طبقه‌بندی حقوقی منسجم بازسازی کند و نسبت آن‌ها را با مبانی فقهی و ساختار قانون مدنی نشان دهد. در این بازخوانی، تحلیل کارکردی نیز نه به عنوان محور اصلی، بلکه در حد مؤیدی برای تبیین آثار حقوقی نهادها مورد توجه قرار می‌گیرد تا روشن شود که ثبات قراردادی و امکان گسستن استثنایی آن، دو عنصر متعارض نیستند، بلکه دو رکن مکمل برای حفظ اعتبار، عدالت و کارآمدی نظم قراردادی‌اند.

۲. مواد و روش‌ها

پژوهش حاضر یک مطالعه توصیفی تحلیل است. از روش کتابخانه‌ای به منظور جمع‌آوری داده‌ها و مطالب در این تحقیق استفاده شده است.

۳. ملاحظات اخلاقی

در مراحل مختلف نگارش این مقاله، ضمن رعایت اصالت متون، صداقت و امانتداری رعایت شده است.

۴. یافته‌ها

یافته‌ها حاکی از آن است که اصل لزوم در حقوق ایران بر پایه ماده ۲۱۹ و در ارتباط نظام‌مند با قواعد صحت معامله، تفسیر قرارداد و نهادهای اختیارات قابل فهم است و استثنائات آن را می‌توان به صورت منسجم در پنج دسته صورت‌بندی کرد: اختلال رضایت، عدم انطباق مورد تعهد، عدم تعادل فاحش، شروط قراردادی و تغییر اوضاع و احوال. همگرایی قابل توجهی میان مبانی فقهی اختیارات و سازوکارهای قانونی مشاهده می‌شود، هرچند در معیارهای اثبات و حدود اجرای برخی اختیارات ابهاماتی باقی است.

۵. بحث

در بخش بحث، یافته‌های پژوهش در چارچوبی تحلیلی سامان‌دهی می‌شود تا نخست مبانی فقهی اصل لزوم و اختیارات و سپس بازتاب و صورت‌بندی حقوقی آن در قانون مدنی و رویه قضایی روشن گردد.

۵-۱. مبانی فقهی اصل لزوم و استثنائات

در این بخش، ضمن بررسی ادله اصل لزوم و قلمرو آن، مبانی فقهی اختیارات و قواعد حاکم بر استثنائات تحلیل می‌شود تا معیارهای موجه کننده فسخ یا سقوط لزوم، به صورت منسجم روشن گردد.

۵-۱-۱. ادله اصل لزوم

اصل لزوم قراردادهای در فقه امامیه بر بنیانی استوار است که هم از حیث هنجاری و هم از جهت کارکرد تنظیم‌گری، قابلیت ایجاد «ثبات تعهد» را دارد. مهم‌ترین پشتوانه این اصل، دلالت الزام‌آور فرمان وفای به عقد است؛ به گونه‌ای که مفهوم وفا، صرف تحقق عقد را کافی نمی‌داند، بلکه استمرار پای‌بندی به مفاد آن را تا زمانی که سبب معتبر

برای زوال تعهد پدید نیامده، اقتضا می‌کند. از این رو، عموم مفاد آیه، اصل را بر بقای قرارداد و منع برهم‌زدن یک‌جانبه می‌نهد و تنها در مواردی که خود شریعت یا تراضی معتبر طرفین مجوز داده باشد، امکان خروج از لزوم را می‌پذیرد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵: ۱۳۴؛ مغنیه، ۱۳۸۳، ج ۳: ۵۶). این مبنا در نسبت با شرط نیز معنایی روشن دارد: شرط صحیح، جزئی از نظم قراردادی است و وفای به عقد، وفای به شروط ضمن آن را نیز دربر می‌گیرد؛ بنابراین شرط، ابزار انحلال بی‌ضابطه نیست، بلکه در چهارچوب اعتبار شرعی می‌تواند حدود لزوم را از پیش تنظیم کند (قطب راوندی، ۱۴۰۵، ج ۱: ۲۱۹). پشتوانه دوم، سنت و گزارش‌های معتبر از لزوم وفای به پیمان و نفی خروج بی‌سبب از تعهد است که در کنار آیه، «اصل» را می‌سازد و «استثنا» را نیازمند دلیل مستقل می‌کند (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۷). در سطح عقل نیز بنای عقلای متعارف بر اتکاپذیری قرارداد شکل گرفته است؛ بدون فرض الزام، قرارداد از ابزار تنظیم روابط به وعده‌ای شکننده فروکاسته می‌شود و نظم معاملاتی امکان استمرار نمی‌یابد. همین بنای عقلایی، در فقه به عنوان مؤید و کاشف از ملاک الزام پذیرفته می‌شود و با قواعد اعتبار تعهد سازگار است (ابن‌براج طرابلسی، ۱۴۰۶: ۹۱). نتیجه آنکه ادله، اصل لزوم را به مثابه قاعده حاکم تثبیت می‌کنند و هر استثنا تنها در محدوده دلیل خاص، قابل پذیرش است.

۵-۱-۲. قلمرو اصل لزوم در فقه

قلمرو اصل لزوم در فقه امامیه با صرف تقسیم عقود به لازم و جایز پایان نمی‌یابد، بلکه به تحلیل ماهیت الزام و حدود سلطنت ارادی طرفین بر بقا یا زوال عقد وابسته است. در این چارچوب، لزوم گاه به صورت حکمی فهم می‌شود؛ بدین معنا که

۵-۱-۳. مبانی فقهی استثنائات

استثنائات اصل لزوم در فقه امامیه بر مبنای نفی بی‌ثباتی بی‌دلیل شکل می‌گیرد، اما هم‌زمان نشان می‌دهد الزام قراردادی مطلق نیست و هر جا رضایت معتبر مخدوش شود یا عدالت معاوضی و قابلیت انتساب تعهد از بین برود، بقای عقد توجیه هنجاری خود را از دست می‌دهد. خيارات در این منظومه، سازوکارهای درون‌قراردادی برای بازگرداندن معامله به مدار رضایت واقعی و رفع اختلال‌های مؤثر در اراده یا موضوع تعهد هستند؛ خيار عیب و رؤیت و تخلف وصف، بر معیار عدم انطباق مورد معامله با انتظار متعارف و وصف مقصود بنا می‌شوند و از این‌رو، حق فسخ یا جبران را به‌مثابه ترمیم نقض ضمنی وصف و سلامت به رسمیت می‌شناسند (میلانی، ۱۴۲۳، ج ۲: ۱۱۸؛ قزوینی، ۱۴۱۴: ۷۴). خيار غبن نیز بر ایده عدم تعادل فاحش استوار است؛ در جایی که اختلاف ارزش به حدی برسد که عرفاً مبادله عادلانه تلقی نشود، الزام به وفا از صورت تعهد مبتنی بر رضایت آزاد به تکلیف تحمیلی نزدیک می‌شود و اختیار فسخ برای اعاده تعادل توجیه می‌یابد. تدلیس، از حیث مبنایی، به منع بهره‌برداری از فریب و صیانت از اعتماد معاملاتی بازمی‌گردد؛ در اینجا بقای عقد به معنای تثبیت نتیجه رفتار غیرمجاز خواهد بود و استثنا به‌منزله جلوگیری از انتفاع ناروا عمل می‌کند (مراغی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۲۹۱). در سطح قواعد حاکم، قاعده لاضرر و نفی عسر و حرج، معیارهای کنترل بیرونی لزوم‌اند و هرگاه اجرای عقد موجب زیان ناروا یا تنگنای غیرمتعارف شود، استمرار الزام با غایت شریعت سازگار نمی‌ماند (حلی، ۱۳۹۴: ۱۴۶). همچنین قاعده غرر، از نفی مخاطره نامتعارف حمایت می‌کند و مانع می‌شود لزوم بر معامله‌ای متزلزل و

شارع، بقای عقد را به‌عنوان اثر مستقیم آن مقرر کرده و طرفین جز در حدود اسباب معتبر، حق برهم‌زدن آن را ندارند. در برابر، لزوم حقی ناظر به وضعی است که بقای عقد با حق یکی از دو طرف یا هر دو پیوند می‌یابد و از این‌رو امکان اسقاط یا اعمال آن در موارد معین فراهم می‌شود. ثمره این تفکیک در تعیین حدود اراده قراردادی آشکار می‌گردد؛ زیرا هر جا لزوم جنبه حکمی غلبه داشته باشد، تراضی برخلاف آن نمی‌تواند به‌تنهایی سبب رفع الزام شود، اما در قلمرو لزوم حقی، توافق یا اسقاط می‌تواند در محدوده معتبر، وضعیت عقد را دگرگون کند (تبریزی، ۱۳۸۹، ج ۳: ۲۴؛ مظفر، بی‌تا: ۱۸). بر همین مبنا، تفاوت عقد لازم و جایز نیز صرفاً تفاوتی صوری در قابلیت انحلال نیست، بلکه بازتاب تفاوت در ساختار اثر حقوقی عقد است؛ عقد لازم بر بقا و استقرار رابطه حقوقی بنا شده، حال آنکه عقد جایز از آغاز با امکان رجوع و پایان‌پذیری ارادی همراه است و همین امر، درجه اتکال‌پذیری آن را محدود می‌کند (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۰: ۲۱۲). باین‌حال، فقه امامیه این دوگانه را خشک و انعطاف‌ناپذیر رها نکرده است؛ جایگاه شرط خيار و خيار شرط نشان می‌دهد که اصل لزوم، مانع پیش‌بینی‌پذیر ساختن خروج از عقد نیست، بلکه امکان می‌دهد طرفین در چهارچوب مشروع، دامنه استقرار تعهد را از پیش تنظیم کنند. بنابراین، شرط خيار نه نفی اصل لزوم، بلکه صورت‌بندی سنجیده استثنا در درون خود عقد است و از همین رهگذر، میان ثبات قراردادی و نیازهای عملی تعادل برقرار می‌شود (شهیدی تبریزی، بی‌تا، ج ۲: ۶۷؛ طباطبایی قمی، ۱۴۲۳: ۳۱). در نتیجه، قلمرو اصل لزوم در فقه را باید قلمرو بقای عقد دانست، مگر آنکه دلیل شرعی یا حق معتبر برخلاف آن قرار گیرد.

می‌شود که قرارداد با نظم عمومی و قواعد امری تعارض نداشته باشد (کاتوزیان، ۱۴۰۳: ۳۰۱). ماده ۲۲۰ دامنه لزوم را از متن صریح فراتر می‌برد و تعهدات ناشی از عرف و قانون را نیز به‌عنوان آثار تبعی قرارداد وارد قلمرو الزام می‌کند؛ در نتیجه، لزوم صرفاً وفای به الفاظ قرارداد نیست، بلکه وفای به شبکه‌ای از الزامات عرفی و قانونی متعارف است (جعفری لنگرودی، ۱۴۰۱: ۴۱۲). مواد ۲۲۳ تا ۲۲۵ نیز با تثبیت اصالت صحت و قواعد تفسیر، به نفع بقا و اجرای قرارداد عمل می‌کنند و مانع از آن می‌شوند که ابهام یا تردید، به‌سهولت به انحلال تعهد منجر گردد. در این ساختار، استثنائات باید به‌صورت مضیق تفسیر شوند و بار اثبات خروج از لزوم بر عهده مدعی انحلال یا عدم نفوذ است؛ این رویکرد، هم‌ساز با پشتوانه‌های فقهی وفای به عقد نیز قابل توجیه است.

۵-۲-۲. نظریه‌های حقوقی در توجیه لزوم

توجیه حقوقی لزوم قراردادهای در حقوق ایران بر دو پایه مکمل استوار می‌شود: نخست، نظریه اراده و تعهد که به قرارداد به‌عنوان ابزار خودآیینی اشخاص می‌نگرد و مفاد آن را نتیجه التزام اختیاری می‌داند؛ (کاتوزیان، ۱۴۰۴: ۱۹۸؛ عامری‌نیا، ۱۴۰۳: ۷۶). باین‌حال، اراده به‌تنهایی برای توضیح همه آثار لزوم کافی نیست، از این رو، نظریه اعتماد و نظم عمومی معاملات، لزوم را به‌منزله تضمین اتکاپذیری مبادلات توضیح می‌دهد: هر قرارداد یک «مبنای اعتماد» ایجاد می‌کند و حقوق باید این اعتماد متعارف را حمایت کند تا جریان دادوستد و پیش‌بینی‌پذیری روابط خصوصی مختل نشود (موسوی و همکاران، ۱۴۰۱: ۱۰۱). نتیجه این پیوند آن است که لزوم هم حق ناشی از التزام ارادی است و هم نهادی برای حفاظت از امنیت حقوقی؛ بنابراین، قلمرو آن با

مبهم استوار گردد. از حیث کارکردی نیز تمرکز استثنائات بر ترمیم نقایص اطلاعاتی و کاهش زمینه اختلاف، به تقویت قابلیت اتکای معاملات و کاستن از منازعه کمک می‌کند، بی‌آنکه اصل لزوم به حاشیه رانده شود.

۵-۲. مبانی حقوقی اصل لزوم در حقوق

ایران

برای فهم جایگاه اصل لزوم در نظام حقوقی ایران، صرف اتکا به مبانی فقهی کافی نیست، بلکه باید بازتاب آن در ساختار قانون مدنی، نظریه‌های حقوقی و شیوه‌شناسایی استثنائات نیز بررسی شود. در این بخش، اصل لزوم در پرتو مواد قانونی، مبانی توجیه‌کننده آن، طبقه‌بندی حقوقی استثنائات، مسئله فوریت و نیز رویه قضایی تحلیل می‌شود تا چارچوب حقوقی حاکم بر بقای عقد و موارد عدول از آن روشن گردد.

۵-۲-۱. جایگاه اصل لزوم در قانون مدنی

اصل لزوم در قانون مدنی هسته سخت نظم حقوقی قراردادهای را تشکیل می‌دهد و ماده ۲۱۹ آن را به‌صورت قاعده‌ای عام صورت‌بندی می‌کند: هر عقدی که «بر طبق قانون» واقع شده باشد، در اصل لازم‌الوفا است و خروج از آن نیازمند سبب معتبر است (قراملکی، ۱۳۸۴: ۴۱). قید «بر طبق قانون» قلمرو لزوم را به قرارداد صحیح محدود می‌سازد و از این رو، لزوم بر پایه تحقق ارکان اساسی معامله و نبود مانع قانونی استقرار می‌یابد؛ به بیان دیگر، تا زمانی که شرایط اساسی صحت و الزامات قواعد آمره رعایت نشده باشد، سخن از لزوم به‌عنوان اثر عقد بی‌معناست (شهیدی، ۱۴۰۳: ۱۱۲؛ کاتوزیان، ۱۴۰۳: ۲۸۷). پیوند ماده ۲۱۹ با ماده ۱۰ نشان می‌دهد آزادی قراردادی در حقوق ایران در چهارچوب قانون معنا دارد: اراده می‌تواند تعهد بسازد، اما لزوم و آثار آن زمانی حمایت

قواعد آمره، نظم عمومی و حمایت از طرف ضعیف تعدیل می‌شود، بی‌آنکه اصل بقاء عقد کنار گذاشته شود (عامری‌نیا، ۱۴۰۳: ۱۰۹). در همین چارچوب، استثنای لزوم باید بر مبنای اختلال در اراده معتبر، نقض اعتماد موجه یا تعارض با ارزش‌های آمره توجیه شوند و تفسیر آنها به‌گونه‌ای سامان یابد که «انحلال» آخرین راه‌حل باشد و تا حد امکان از ابزارهای کم‌هزینه‌تر ترمیم و اجرای قرارداد استفاده شود.

۵-۲-۳. استثنائات اصل لزوم در حقوق ایران

در این بخش استثنائات به‌صورت «طبقه‌بندی حقوقی» (عیب اراده، عدم انطباق، عدم تعادل فاحش، استثنائات قراردادی و تغییر اوضاع و احوال) تحلیل می‌شود تا حدود فسخ، بطلان یا سایر ضمانت‌اجراها در پرتو قانون مدنی روشن گردد.

۵-۲-۳-۱. استثنائات مبتنی بر عیب اراده/اختلال رضایت

استثنائات مبتنی بر عیب اراده یا اختلال رضایت از آن رو بر اصل لزوم مقدم می‌شوند که الزام قراردادی تنها زمانی توجیه‌پذیر است که بر رضای سالم و آگاهانه استوار باشد. در این چارچوب، اشتباه هنگامی به بطلان می‌انجامد که به هویت موضوع، ماهیت قرارداد یا اوصاف اساسی مورد تراضی راه یابد و قصد مشترک را از بنیاد مختل سازد؛ اما اگر اشتباه به مرتبه‌ای نرسد که رکن توافق را از میان ببرد، صرفاً زمینه طرح ایرادهای تفسیری یا جبران‌های محدودتر را فراهم می‌کند (خندانی و خاکباز، ۱۳۹۲: ۷۴). اکراه نیز از آن جهت به عدم نفوذ نزدیک می‌شود که رضایت را از وصف آزادی تهی می‌سازد، هرچند اصل انشا

باقی می‌ماند و امکان تنفیذ بعدی، آن را از بطلان متمایز می‌کند. تدلیس، برخلاف دو مورد پیشین، غالباً به جای نابودی اصل قرارداد، حق فسخ ایجاد می‌کند؛ زیرا اراده وجود دارد، اما بر پایه تصویر نادرست و فریب‌آلود شکل گرفته است و حقوق برای بازگرداندن تعادل، اختیار برهم‌زدن عقد را به طرف زیان‌دیده می‌دهد (دوست محمدی، ۱۳۹۹: ۸۸؛ رستمی‌فر، ۱۴۰۰: ۵۷). تفاوت این سه نهاد نشان می‌دهد که حقوق ایران میان اختلال در «اصل قصد»، اختلال در «آزادی رضایت» و اختلال در «سلامت اطلاعات و اعتماد» تفکیک می‌نهد و به تناسب شدت خدشه، ضمانت اجرای بطلان، عدم نفوذ یا فسخ را برمی‌گزیند. این تفکیک با منطق عدالت معاوضی نیز سازگار است، زیرا از یک سو مانع تحمیل قرارداد نامنصفانه می‌شود و از سوی دیگر، اصل بقاء عقد را بیش از حد تضعیف نمی‌کند.

۵-۲-۳-۲. استثنائات مبتنی بر عدم انطباق عوضین

استثنائات مبتنی بر عدم انطباق عوضین یا وصف، نقطه تلاقی اصل لزوم با ضرورت حفظ «تمامیت معاوضه» است. در خیار عیب، نقض در سلامت یا کارایی موضوع معامله، ارزش معاوضی را دگرگون می‌کند و لزوم را به نفع زیان‌دیده تعدیل می‌سازد؛ (آقای طوق، ۱۳۹۲: ۹). خیار رؤیت و تخلف وصف نیز بر همین منطق تکیه دارد. (امینی و دریایی، ۱۳۹۸: ۱۷۵). از حیث معیارگذاری، عدم انطباق باید مؤثر و قابل انتساب به وضعیت موجود در زمان عقد یا مبنای وصف قراردادی باشد؛ در غیر این صورت، تبدیل خیار به ابزار رهایی از قرارداد، امنیت معاملاتی را مخدوش می‌کند. از منظر کارکردی، این استثنائات با کاهش هزینه اختلاف و جلوگیری از انتقال زیان‌های اطلاعاتی به طرف

تعادل فاحش را تقویت می‌کند، بی‌آنکه اصل لزوم به قاعده‌ای بی‌اثر بدل شود.

۵-۲-۳-۴. استثنائات قراردادی

استثنائات قراردادی در اصل لزوم، از درون همان اصل و بر پایه حاکمیت اراده شکل می‌گیرند؛ زیرا طرفین می‌توانند با درج شرط خیار، شرط فاسخ یا سایر شروط ضمن عقد، دوام قرارداد را به اراده آینده یا تحقق واقعه‌ای معین گره بزنند و بدین وسیله «الزام مطلق» را به «الزام مشروط» تبدیل کنند (مرادی، ۱۳۹۲: ۳۲۸). با این حال، چنین استثنائاتی زمانی مشروع و کارآمد است که از یک سو با قطعیت و قابلیت پیش‌بینی همراه باشد و از سوی دیگر، به ابزاری برای دور زدن قواعد آمره یا تحمیل شرایط نامنصفانه بدل نشود. (لطفی، ۱۳۹۷: ۱۵۱). شرط فاسخ نیز با قراردادن «انحلال خودکار» در برابر رخدادهای مشخص، اختلاف بر سر تحقق تخلف و آثار آن را کاهش می‌دهد. در مقابل، اسقاط کافه خيارات به‌عنوان ابزار تثبیت قرارداد، هنگامی پذیرفتنی است که آگاهانه و در چارچوب انصاف معاوضی واقع شود؛ زیرا در صورت عدم توازن قدرت چانه‌زنی یا درج شرط غیرمنصفانه، مداخله قضایی یا تقنینی برای بی‌اثر کردن شرط یا محدودسازی آثار آن قابل توجیه است (نبی‌زاده کبریا، ۱۳۹۹: ۲۸۴). در همین راستا، امکان تعدیل قضایی نیز می‌تواند به‌عنوان راه‌حل میانی میان بقاء و انحلال، در مواردی که شروط قراردادی به شکل غیرمعتارف زیان‌بار می‌شوند، مطرح گردد تا هم قرارداد حفظ شود و هم از سختی ناموجه جلوگیری گردد.

۵-۲-۳-۵. استثنائات مبتنی بر تغییر

اوضاع و احوال

استثنائات مبتنی بر تغییر اوضاع و احوال یا حوادث، مرز انعطاف‌پذیری اصل لزوم را در جایی

بی‌اطلاع، اعتماد به دادوستد را تقویت می‌کنند و انگیزه ارائه اطلاعات درست و مراقبت از کیفیت را افزایش می‌دهند (انصاری، ۱۳۹۰: ۱۴۴). همچنین، تحلیل اقتصادی حقوق به‌عنوان مؤید نشان می‌دهد که تنظیم ضمانت اجرا میان فسخ و ارش باید به گونه‌ای باشد که هم جبران کارآمد را ممکن سازد و هم از گسترش دعاوی فرصت‌طلبانه جلوگیری کند.

۵-۲-۳-۳. استثنائات مبتنی بر عدم

تعادل فاحش

استثنائات مبتنی بر عدم تعادل فاحش، بر این پیش‌فرض استوار است که لزوم قرارداد تا جایی قابل دفاع است که معاوضه از مرز انصاف حداقلی و تعادل متعارف خارج نشود. هنگامی که اختلاف ارزش عوضین به حد فاحش می‌رسد، الزام به وفا می‌تواند به تثبیت انتقال ناموجه ثروت و تحمیل زبانی غیرمعتارف بینجامد. (خارکش و قنواتی، ۱۴۰۲: ۱۴۱). در تحلیل حقوقی، غبن زمانی باید اثرگذار دانسته شود که عدم تعادل، مبنای تصمیم طرف زیان‌دیده را به‌طور جدی مخدوش کرده باشد؛ ترجیح ترمیم معاوضه از طریق ارش یا تعدیل، با هدف حفظ قرارداد سازگارتر است و از هزینه‌های گسست رابطه قراردادی می‌کاهد (بهریزی‌زاد و همکاران، ۱۴۰۰: ۵۷۴). از منظر مؤید کارکردی، خیار غبن در کنار امکان تکمیل و تفسیر قرارداد در فرآیند دادرسی، به مدیریت اختلاف و کاهش انگیزه طرح دعاوی فرصت‌طلبانه کمک می‌کند، به شرط آنکه دادگاه معیارهای روشن برای احراز عدم تعادل و انتخاب ضمانت اجرا به کار گیرد (جوان مفرد و بادینی، ۱۴۰۲: ۷۸). تحول ادبیات اقتصادی نیز نشان می‌دهد که تأکید بر محدودیت‌های شناختی و خطاهای تصمیم‌گیری، توجیه مداخله محدود در برابر عدم

۵-۲-۴. رویه قضایی

رویه قضایی در تبیین حدود خیارات، به‌ویژه در حوزه غبن و اسقاط کافه خیارات، نقش تعیین‌کننده‌ای در کاهش ابهام و انتظام‌بخشی به تفسیر قراردادهای داشته است. مهم‌ترین نمونه، رأی وحدت رویه شماره ۸۲۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور است که تصریح می‌کند شرط اسقاط خیار غبن، منصرف از غبن افحش است و در نتیجه، در صورت تحقق مرتبه اعلاای غبن، حق فسخ ساقط نمی‌شود. این رأی، با تفکیک میان غبن فاحش و افحش، نشان می‌دهد که اسقاط کلی خیارات نیز نمی‌تواند به‌گونه‌ای تفسیر شود که حمایت از رضایت واقعی را بی‌اثر سازد (هیأت عمومی دیوان عالی کشور، ۱۴۰۱، رأی وحدت رویه شماره ۸۲۱). پیش از آن، شعبه سوم دیوان عالی کشور نیز در دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۱۶۲ همین تحلیل را پذیرفته و شرط اسقاط را ناظر به غبن متعارف دانسته بود، نه مرتبه‌ای که عرفاً از حدود پیش‌بینی معقول خارج است (شعبه سوم دیوان عالی کشور، ۱۳۹۳، دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۱۶۲). در مقابل، شعبه نوزدهم دیوان عالی کشور در دادنامه شماره ۹۸۰۹۹۷۰۹۰۷۹۰۳۳۹۱، با پذیرش اثر اسقاط، تفکیک غبن فاحش و افحش را در فرض شرط عام بی‌وجه دانسته بود (شعبه نوزدهم دیوان عالی کشور، ۱۳۹۸، دادنامه شماره ۹۸۰۹۹۷۰۹۰۷۹۰۳۳۹۱). در سطح دادگاه‌های تجدیدنظر نیز دادنامه شماره ۹۴۰۹۹۷۴۴۱۴۵۰۰۲۶۷ از دادگاه تجدیدنظر آذربایجان غربی، غبن افحش را خارج از شمول اسقاط دانسته و حکم به فسخ داده است (دادگاه تجدیدنظر آذربایجان غربی، ۱۳۹۴، دادنامه شماره ۹۴۰۹۹۷۴۴۱۴۵۰۰۲۶۷). این مجموعه آراء بیانگر

ترسیم می‌کند که اجرای قرارداد از مسیر متعارف خود خارج می‌شود و الزام به وفا به نتیجه‌ای ناموجه می‌انجامد. قوه قاهره هنگامی لزوم را تعدیل می‌کند که حادثه‌ای خارجی، غیرقابل پیش‌بینی و غیرقابل دفع، اجرای تعهد را ناممکن سازد. در مقابل، تعسر یا دشواری شدید اجرا، به‌ویژه در قراردادهای مستمر یا با فاصله زمانی، الزام را با پرسش از «حد تحمل عرفی» مواجه می‌کند: اگر تغییرات بنیادین، تعادل قراردادی را به‌گونه‌ای برهم زند که ادامه اجرا به سختی غیرمتعارف منتهی شود، گرایش حقوقی به سمت حفظ قرارداد از طریق تفسیر حمایتی، تمدید مهلت، تعدیل یا بازتنظیم تعهدات شکل می‌گیرد، مشروط بر آنکه اصل بقاء عقد و ممنوعیت تحمیل اراده جدید دادگاه رعایت شود. از حیث مبنایی، التزام قراردادی تنها بر اراده آغازین بنا نیست، بلکه بر اعتماد متقابل و نظم معاملاتی نیز استوار است؛ بنابراین، در حوادث استثنایی، حفظ اعتماد عمومی به قراردادهای اقتضا می‌کند که راه‌حل‌های میانی میان اجرای عین تعهد و انحلال پیش‌بینی شود (غلامعلی تبارفیروزجایی و قنواتی، ۱۳۹۸: ۱۴۰). از منظر مؤید کارکردی، حمایت از قرارداد با ابزارهای ترمیمی، هزینه‌های گسست رابطه و اختلافات بعدی را کاهش می‌دهد و ریسک اطلاعاتی ناشی از ناتوانی طرفین در پیش‌بینی همه حالات را مدیریت می‌کند (عیسایی تفرشی و ابدالی، ۱۳۹۱: ۱۶۵؛ قاسمی و صدیقی صفایی، ۱۴۰۰: ۵۵۱). در نتیجه، معیار کلیدی، تشخیص «بنیادین بودن» تغییر و تناسب ضمانت اجرا با هدف حفظ قرارداد است، نه گشودن باب خروج آسان از تعهدات.

خیار، آن را به نظامی روشن تر و قابل اعمال تر نزدیک ساخته است (کاتوزیان، ۱۴۰۴: ۸۷). از این جهت، خیار در حقوق ایران نه نفی کننده اصل لزوم، بلکه ابزارهای استثنایی برای جلوگیری از بقای زیان بار، ناعادلانه یا مبتنی بر رضایت معیوب به شمار می آیند (رستمی فر، ۱۴۰۰: ۱۱۲). در نتیجه، همگرایی میان فقه و قانون در شناسایی مبانی و اسباب فسخ آشکار است، اما در شیوه تنظیم، معیارهای اثبات و نحوه اعمال، قانون به سوی انسجام مفهومی و کاربست قضایی بیشتر حرکت کرده است. بدین سان، می توان گفت قانون مدنی، منطق فقه امامیه را در اصل لزوم و خیار پذیرفته، ولی آن را در قالب نظامی حقوقی بازسازی کرده است که هدف آن، جمع میان ثبات معاملات و حمایت از تعادل قراردادی است.

۵-۳-۲. تحلیل موارد تعارض یا ابهام

در تطبیق فقه امامیه و حقوق ایران، کانون تعارض یا ابهام غالباً در مرزبندی نهادهای نزدیک و تعیین اثر حقوقی مناسب ظاهر می شود. نخست، در تدلیس، دشواری اصلی تفکیک آن از عیب و اشتباه است؛ زیرا هر سه می توانند به نارضایتی از اوصاف مورد معامله منتهی شوند، اما تدلیس با عنصر فریب و جهت گیری ارادی به سوی ایجاد تصور خلاف واقع شناخته می شود و از همین رو، تفسیر موسع آن خطر بی ثباتی قرارداد و تضعیف اصل لزوم را به همراه دارد؛ در مقابل، تفسیر مضیق، امنیت معاملاتی را تقویت می کند و هزینه اثبات را کاهش می دهد (مریدی فر، ۱۴۰۱: ۱۲۸). دوم، در غبن، مرز آن با اشتباه در ارزش همواره لغزان است؛ زیرا اگر هر تفاوت قیمتی به عنوان اشتباه در موضوع یا قصد تلقی شود، مسیر بطلان یا عدم نفوذ جایگزین خیار می گردد و نظم مواد خیار مخدوش می شود. راه منسجم

آن است که تفسیر قضایی باید اصل بقاء عقد را با منع تحمیل زیان نامتعارف جمع کند و شرط اسقاط را تا جایی معتبر بداند که به پوشش فریب یا غبن شدید تبدیل نشود.

۵-۳-۳. تطبیق فقه امامیه و حقوق ایران

پس از تبیین مبانی فقهی و حقوقی اصل لزوم و استثنائات آن، نوبت به سنجش نسبت این دو نظام می رسد تا میزان اقتباس قانون مدنی از فقه امامیه، نقاط همگرایی و واگرایی و نیز کانون های ابهام یا تعارض روشن شود. در این بخش، با تحلیل نمونه های محل اختلاف و ارائه معیارهای پیشنهادی برای تفسیر قضایی، چارچوبی منسجم برای اعمال اصل بقاء عقد و تفسیر محدود استثنائات ارائه می گردد.

۵-۳-۱. میزان اقتباس قانون مدنی از فقه در اصل لزوم و خیار

قانون مدنی ایران در باب اصل لزوم و خیار، ساختاری اقتباسی از فقه امامیه دارد، اما این اقتباس، انتقالی صرف و بی واسطه نیست، بلکه در فرایند تقنین، به صورت گزینشی، نظام مند و متناسب با نیازهای حقوق موضوعه بازپردازی شده است. در اصل لزوم، هم در مبنا و هم در اثر، پیوند آشکار میان فقه و قانون دیده می شود؛ به این معنا که بقای عقد صحیح، قاعده و انحلال آن، نیازمند سبب قانونی شناخته شده است. ماده ۲۱۹ قانون مدنی، همین برداشت فقهی را در قالبی قانونی تثبیت می کند و از رهگذر پیوند با مواد مربوط به صحت قرارداد، تفسیر عرفی و آثار قانونی و ضمنی عقد، لزوم را از یک حکم انتزاعی به یک قاعده حاکم بر نظم قراردادی تبدیل می سازد (عامری نیا، ۱۴۰۳: ۵۴). در حوزه خیار نیز قانون مدنی، الگوی فقهی را حفظ کرده، اما با تقنین مصادیق، تعیین آثار و تحدید قلمرو هر

آن است که تفاوت ارزش، مادام که به وصف قراردادی یا فریب منتهی نشده، در قلمرو غبن و معیار عرفی «فاحش» سنجیده شود تا پاسخ حقوقی، قابل پیش‌بینی و مبتنی بر سازوکار فسخ یا جبران باشد (رستمی، ۱۴۰۳: ۲۰۱). سوم، فوریت خیار، با ابهام در نقطه آغاز و معیار سنجش، به منبع اختلاف تبدیل می‌شود؛ زیرا نه تأخیر کوتاه‌مدت همواره دلالت بر اسقاط دارد و نه سکوت طولانی بدون ارزیابی اوضاع می‌تواند بی‌اثر تلقی شود. معیار عرفی همراه با توجه به امکان کشف عیب و امکان اقدام، از برداشت‌های سلیقه‌ای می‌کاهد (مریدی‌فر، ۱۴۰۱: ۱۷۶). چهارم، در اسقاط کافه خیارات، تعارض میان حاکمیت اراده و حمایت از رضایت واقعی زمانی تشدید می‌شود که شرط اسقاط به پوشش فریب یا زیان نامتعارف تبدیل شود؛ تفسیر محدودکننده شرط، هزینه منازعه را کم و اعتماد را حفظ می‌کند.

۵-۳. معیارهای پیشنهادی برای تفسیر قضایی

در تفسیر قضایی استثنائات اصل لزوم، نقطه عزیمت باید اصل بقای عقد باشد؛ زیرا هر تفسیری که انحلال قرارداد را به پاسخ نخستین تبدیل کند، هم با منطق ماده ۲۱۹ ناسازگار است و هم قابلیت اتکای روابط قراردادی را تضعیف می‌کند. از این رو، استثنائات باید به صورت مضیق تفسیر شوند و دادگاه تنها در صورت احراز روشن سبب قانونی، به فسخ یا بی‌اعتباری روی آورد. این رویکرد، به‌ویژه در مرز میان تدلیس، عیب، غبن و اشتباه اهمیت دارد؛ زیرا اختلاط این نهادها، پیش‌بینی‌پذیری قضایی را کاهش می‌دهد و هزینه اختلاف را افزایش می‌بخشد. معیار دوم، تقدم ابزارهای حفظ قرارداد بر انحلال آن است، هر جا که حقوق موضوعه اجازه دهد؛ بدین معنا

که جبران کاستی از راه ارش، الزام به انجام تعهد، تفسیر تکمیلی قرارداد یا تعدیل محدود آثار، بر فسخ مقدم دانسته شود، مگر آنکه اختلال واردشده به هسته رضایت یا تعادل قراردادی چنان شدید باشد که بقای عقد ناموجه گردد (بهروزی‌زاد و دیگران، ۱۳۹۹: ۷۸). معیار سوم، کنترل شروط محدودکننده مسئولیت و اسقاط خیارات بر پایه تفسیر محدود و سازگار با عدالت قراردادی است؛ بنابراین شرط اسقاط نباید به پوششی برای فریب، تحمیل زیان نامتعارف یا سلب حمایت از رضایت واقعی تبدیل شود و در عقود مهم، باید با دقت بیشتری ارزیابی گردد (ایزانلو و شاهین، ۱۳۹۹: ۱۲۱). معیار چهارم، پذیرش امکان تعدیل قضایی در اوضاع استثنایی و با ضوابط روشن است؛ به گونه‌ای که دادگاه پیش از حکم به انحلال، امکان برقراری تعادل معقول را بسنجد و تنها در صورت تعذر یا اختلال شدید، به پایان دادن رابطه قراردادی مبادرت کند (خطیب و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۴۶). این معیارها میان ثبات، انصاف و کارآمدی قضایی توازن برقرار می‌سازند.

۵-۴. ملاحظات کارکردی - اقتصادی

پس از تبیین مبانی فقهی و حقوقی اصل لزوم و استثنائات آن، می‌توان از منظر کارکردی نیز به این ساختار نگریست تا آثار آن در تقویت امنیت حقوقی و کاهش منازعات معاملاتی روشن شود. در این بخش، بدون غلبه دادن ادبیات اقتصادی بر تحلیل حقوقی، کارکرد اصل لزوم و نیز نقش خیارات در حمایت از رضایت واقعی و انصاف معاوضی به‌عنوان مؤیدهای تحلیلی جمع‌بندی می‌گردد.

۵-۴-۱. کارکرد لزوم: امنیت حقوقی و کاهش اختلاف

اصل لزوم، هسته نظم قراردادی را با تبدیل تعهد به رابطه‌ای پایدار و قابل اتکا شکل می‌دهد و از این رهگذر، امنیت حقوقی را به معنای پیش‌بینی‌پذیری پیامدهای قرارداد تقویت می‌کند. هنگامی که طرفین بدانند عقد صحیح جز به سبب قانونی یا توافق معتبر قابل برهم‌زدن نیست، تصمیم‌گیری آنان از حد حدس و گمان خارج و به ارزیابی حقوقی قابل محاسبه نزدیک می‌شود. این پیش‌بینی‌پذیری، زمینه برنامه‌ریزی اقتصادی، تخصیص منابع و تنظیم روابط تبعی مانند تضمین‌ها، وثیقه‌ها و انتقالات بعدی را فراهم می‌سازد و زنجیره معاملات را از شوک‌های ناشی از انحلال ناگهانی مصون می‌کند. در سطح دادرسی نیز لزوم، بار اثبات را سامان می‌دهد؛ مدعی انحلال باید سبب استثنایی را با شرایط آن نشان دهد و همین قاعده، از طرح دعاوی فرصت‌طلبانه و تهدید به فسخ به‌عنوان ابزار فشار می‌کاهد. علاوه بر آن، اصل لزوم با تثبیت نقطه پایان مذاکرات و تعیین لحظه الزام‌آوری، اختلاف‌های ناشی از تفسیرهای متعارض درباره ادامه امکان عدول را کاهش می‌دهد. امنیت قضایی نیز از همین مسیر تقویت می‌شود، زیرا دادگاه با تکیه بر قاعده بقا، در برابر ادعاهای نامعین یا مبهم، معیار روشنی برای رد یا پذیرش دارد و از پراکندگی تصمیم‌ها جلوگیری می‌شود. با این حال، کارکرد لزوم مطلق نیست؛ ارزش آن در ایجاد تعادل میان ثبات و انصاف است، به‌گونه‌ای که استثنائات محدود و معین، نقش سوپاپ اطمینان را ایفا کنند و اعتماد عمومی به نظام قراردادهای را، نه با آسان‌سازی انحلال، بلکه با

تضمین اجرای منصفانه و قابل پیش‌بینی آن، پایدار سازند.

۵-۴-۲. کارکرد خیارات: حمایت از رضایت واقعی و جلوگیری از منازعه

خیارات به منزله سازوکارهای اصلاحی درون نظام لزوم عمل می‌کنند و کارکرد اصلی آنها حمایت از رضایت واقعی در برابر نارسایی‌های اطلاعاتی، اختلال در اراده یا برهم‌خوردن تعادل معاوضه است. قرارداد زمانی شایسته الزام‌آوری کامل است که بر پایه رضایت آگاهانه و منصفانه شکل گرفته باشد؛ هر جا که عیب، فریب، اکراه یا نابرابری فاحش ارزش‌ها این بنیان را مخدوش کند، خیار امکان بازگشت محدود و کنترل‌شده را فراهم می‌سازد تا الزام قراردادی به ابزار تحمیل زیان نامتعارف تبدیل نشود. از حیث پیشگیری از منازعه، خیارها مسیر حل اختلاف را از تقابل‌های حداکثری به گزینه‌های حقوقی روشن هدایت می‌کنند؛ زیان‌دیده می‌داند چه زمانی حق برهم‌زدن دارد و طرف مقابل نیز می‌تواند با ترمیم وضعیت، از انحلال جلوگیری کند. به همین دلیل، ترجیح جبران‌هایی مانند ارجح یا انجام تعهد بر فسخ، در بسیاری از موارد، با هدف حفظ قرارداد و کاهش تنش سازگارتر است و به دادگاه امکان می‌دهد به جای صدور حکم‌های گسسته‌ساز، راه‌حل‌های متناسب‌تر اتخاذ کند. افزون بر این، وجود خیار با تعیین قواعدی مانند فوریت و منع سوءاستفاده، جلوی تبدیل حق فسخ به ابزار فرصت‌طلبی را می‌گیرد و تعارض میان ثبات و انصاف را مدیریت می‌کند. در نتیجه، خیارها نه نفی لزوم، بلکه تکمیل آن هستند؛ لزوم را از خشکی و بی‌اعتنایی به واقعیت رضایت می‌رهانند و همزمان با محدودسازی خروج از قرارداد، امنیت

معاملاتی و کاهش دعاوی را در سطح کلان تقویت می‌کند.

۵-۴-۳. هزینه‌های معاملاتی

در تحلیل اقتصادی قراردادهای، یکی از کارکردهای اصلی قواعد حقوقی کاهش «هزینه‌های معاملاتی» است؛ هزینه‌هایی که شامل جستجوی اطلاعات، مذاکره، تنظیم قرارداد و نیز هزینه‌های اجرای آن می‌شود. اصل لزوم از این منظر، با تثبیت اثر الزام‌آور قرارداد، عدم قطعیت را کاهش داده و نیاز به نظارت و تضمین‌های پرهزینه را محدود می‌کند. هنگامی که طرفین بدانند قرارداد به‌سادگی قابل فسخ نیست، انگیزه بیشتری برای سرمایه‌گذاری در مبادله و تنظیم دقیق تعهدات پیدا می‌کنند. در مقابل، خیارهای را می‌توان ابزارهایی برای مدیریت هزینه‌های اطلاعاتی و خطاهای معاملاتی دانست. در بسیاری از معاملات، دسترسی کامل به اطلاعات درباره کیفیت کالا یا شرایط معامله ممکن نیست و هزینه کسب این اطلاعات ممکن است از منافع معامله بیشتر باشد (امینی و دریایی، ۱۳۹۸: ۱۷۱).

وجود نهادهایی مانند خیار عیب، تدلیس یا رؤیت باعث می‌شود طرفین بدون تحمل هزینه‌های سنگین تحقیق و تضمین، وارد معامله شوند؛ زیرا می‌دانند در صورت آشکار شدن نقص یا فریب، امکان اصلاح یا فسخ قرارداد وجود دارد. بنابراین، خیارهای به‌عنوان سازوکاری مکمل اصل لزوم، با کاهش هزینه‌های اطلاعاتی و اختلافات احتمالی، کارایی کلی نظام معاملاتی را تقویت می‌کنند.

۵-۴-۴. کارایی اقتصادی خیارهای

از منظر تحلیل اقتصادی حقوق، خیارهای را می‌توان سازوکارهایی برای افزایش کارایی قراردادهای و جلوگیری از تخصیص نامناسب منابع دانست. هنگامی که یکی از طرفین با عیب پنهان

فریب یا عدم تعادل فاحش در ارزش عوضین مواجه می‌شود، الزام به اجرای قرارداد ممکن است به ادامه یک مبادله ناکارآمد بینجامد؛ مبادله‌ای که در آن منابع به شکلی کمتر از حالت بهینه تخصیص یافته‌اند. در چنین شرایطی، امکان فسخ یا جبران از طریق ارزش اجازه می‌دهد رابطه قراردادی یا اصلاح شود یا به وضعیتی بازگردد که تخصیص منابع به شکل کارآمدتری صورت گیرد. افزون بر این، وجود خیارهای انگیزه طرفین را برای رفتار محتاطانه و ارائه اطلاعات صحیح افزایش می‌دهد. فروشنده‌ای که می‌داند پنهان کردن عیب می‌تواند به فسخ معامله یا مسئولیت مالی منجر شود، انگیزه بیشتری برای افشای اطلاعات واقعی خواهد داشت (آقایی طوق، ۱۳۹۲: ۱۱). به همین ترتیب، خیار غبن می‌تواند مانعی در برابر بهره‌برداری از نابرابری شدید اطلاعاتی یا ضعف قدرت چانه‌زنی باشد. در نتیجه، خیارهای نه صرفاً استثنائاتی بر اصل لزوم، بلکه ابزارهایی برای اصلاح ناکارآمدی‌های احتمالی بازار و تقویت عدالت معاوضی در چارچوب قراردادهای محسوب می‌شوند.

۵-۴-۵. نظریه اعتماد

نظریه اعتماد در تحلیل اقتصادی و نهادی قراردادهای بر این فرض استوار است که روابط معاملاتی تنها بر اراده طرفین مبتنی نیست، بلکه بر «اعتماد متقابل» نیز تکیه دارد. هر قرارداد نوعی انتظار مشروع در طرفین ایجاد می‌کند که تعهدات پذیرفته‌شده در آینده اجرا خواهد شد. اصل لزوم در این چارچوب، به‌عنوان تضمین حقوقی این اعتماد عمل می‌کند و به طرفین اطمینان می‌دهد که نتایج تصمیم‌های اقتصادی آنان به‌طور ناگهانی و بدون دلیل قانونی دگرگون نخواهد شد. این اعتماد، شرط اساسی شکل‌گیری

برقراری توازن میان ثبات و انصاف است و همین توازن امکان پیوند میان فقه و حقوق موضوعه را فراهم می‌سازد.

در حقوق ایران نیز اصل لزوم با محوریت ماده ۲۱۹ قانون مدنی، در پیوند با قواعد صحت، تفسیر و آثار ضمنی عقد، به صورت یک نظام منسجم قابل بازسازی است؛ نظامی که از یک سو بر آزادی قراردادی در چارچوب قانون تکیه دارد و از سوی دیگر با اصالت صحت و تفسیر عرفی، فرض بقای قرارداد را تقویت می‌کند. یافته‌های حقوقی این پژوهش نشان می‌دهد استثنائات اصل لزوم، اگر به جای فهرست کردن پراکنده اختیارات، در یک طبقه‌بندی حقوقی سامان یابند، اختلاف‌ها و ابهام‌های تفسیری کاهش می‌یابد. بر این اساس، استثنائات مبتنی بر اختلال رضایت باید از استثنائات مبتنی بر عدم انطباق مورد معامله و نیز از موارد عدم تعادل فاحش متمایز شوند؛ زیرا هر یک مبنا، آثار و بار اثبات متفاوتی دارند و اختلاط آنها می‌تواند به بی‌ثباتی قرارداد یا صدور آرای متعارض بینجامد. همچنین روشن می‌شود که در بسیاری از موارد، راه‌حل‌های حفظ قرارداد مانند ارجح، الزام به انجام تعهد یا تفسیر تکمیلی، با منطق ماده ۲۱۹ و اصل بقای عقد سازگارتر از انحلال است، مگر آنکه اختلال به هسته رضایت یا عدالت معاوضی لطمه اساسی وارد کند.

پیشنهاد تقنینی نخست، شفاف‌سازی فوریت در اختیارات است؛ به جای اتکای کامل به معیار مبهم عرفی، می‌توان برای مهم‌ترین اختیارات، معیارهای روشن‌تری وضع کرد: تعیین آغاز مهلت از زمان علم متعارف به سبب خیار، پیش‌بینی مهلت‌های نوعی قابل انعطاف با توجه به اوضاع و احوال معامله، و تصریح به اینکه تأخیر تنها زمانی موجب سقوط است که قرینه‌ای بر اسقاط ضمنی یا

روابط اقتصادی پایدار و گسترش مبادلات است؛ زیرا در نبود آن، افراد ناچار خواهند بود برای هر معامله سازوکارهای کنترلی پیچیده و پرهزینه طراحی کنند. در عین حال، اختیارات نقش مکملی در حفظ همین اعتماد دارند. اگر طرفی بداند که در صورت فریب، عیب پنهان یا عدم تعادل شدید ارزش‌ها هیچ راه خروجی وجود ندارد، اعتماد به نظام قراردادی تضعیف خواهد شد (جوان مفرد و بادینی، ۱۴۰۲: ۷۳). بنابراین، وجود استثنائات محدود و مشخص بر اصل لزوم، در واقع نه تضعیف‌کننده بلکه تقویت‌کننده اعتماد معاملاتی است؛ زیرا نشان می‌دهد نظام حقوقی در کنار حمایت از ثبات قرارداد، از رضایت واقعی و انصاف در مبادله نیز پشتیبانی می‌کند.

۶. نتیجه

جمع‌بندی پژوهش نشان می‌دهد اصل لزوم در فقه امامیه بر مجموعه‌ای از ادله نقلی و عقلی استوار است که در نهایت به یک قاعده راهبردی می‌انجامد: عقد صحیح، رابطه‌ای الزام‌آور و پایدار ایجاد می‌کند و خروج از آن نیازمند مجوز معتبر است. در این چارچوب، لزوم نه به معنای انکار انعطاف، بلکه به معنای تقدم بقای عقد بر انحلال و محدودسازی اسباب برهم‌زدن قرارداد است. فقه با تفکیک میان لزوم حکمی و لزوم حقی و نیز با پذیرش ابزارهایی مانند شرط خیار و حق فسخ، نشان می‌دهد که ثبات قراردادی می‌تواند همراه با سازوکارهای کنترل ریسک و حمایت از رضایت واقعی باشد. استثنائات فقهی در قالب اختیارات و قواعدی مانند نفی ضرر، نفی عسر و حرج، منع غرر و لزوم وفای به شرط، در حقیقت نقش «حفاظ» را ایفا می‌کنند تا الزام ناشی از عقد، به زیان ناروا یا تحمیل غیرمنصفانه تبدیل نشود. نتیجه مهم این است که منطق استثنائات،

تثبیت اصل بقا، تفسیر مضیق استثنائات و ارائه معیارهای روشن تقنینی و قضایی، می‌توان هم مرزهای اصل لزوم را دقیق‌تر کرد و هم استثنائات را در جایگاه درست خود، یعنی تضمین انصاف و کاهش منازعه، مستقر ساخت.

۷. سهم نویسندگان

نگارش متن توسط نویسندگان و نظارت علمی و اصلاحات نهایی توسط نویسنده مسئول صورت گرفت.

۸. تضاد منافع

در این پژوهش هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

سوءاستفاده از حق فراهم آورد. پیشنهاد دوم، تنقیح و دسته‌بندی تقنینی مواد خیارات است تا تعارض‌ها و هم‌پوشانی‌ها کاهش یابد؛ برای نمونه، در بازنویسی می‌توان هسته مشترک خیارات را در قالب قواعد عمومی «اختلال رضایت»، «عدم انطباق» و «عدم تعادل فاحش» صورت‌بندی کرد و سپس مصادیق را ذیل هر عنوان قرار داد، بدون آنکه هویت فقهی نهادها نادیده گرفته شود. پیشنهاد سوم، بازتعریف دقیق‌تر نسبت میان اسقاط کافه خیارات و حمایت از رضایت واقعی است؛ قانون می‌تواند دامنه اسقاط را به گونه‌ای تنظیم کند که شامل موارد فریب، اکراه و غبن بسیار شدید به صورت پیش‌فرض نشود، مگر با تصریح روشن و احراز آگاهی واقعی و توازن قراردادی.

در سطح قضایی، پیشنهاد می‌شود معیار احراز غبن فاحش بر سنجش عرفی و نوعی استوار گردد و دادگاه با اتکا به نظر کارشناسی، تفاوت ارزش را در زمان انعقاد و با لحاظ اوضاع معامله، میزان تخصص طرفین و احتمال آگاهی از قیمت واقعی ارزیابی کند و در صورت امکان، به جای فسخ، راه‌حل‌های ترمیمی را مدنظر قرار دهد. در احراز تدلیس نیز باید بر عنصر فریب عمدی و اثرگذاری آن بر تصمیم طرف مقابل تمرکز شود؛ صرف بیان مبالغه‌آمیز یا سکوت در مواردی که تکلیف عرفی به اعلام وجود ندارد، نباید به آسانی به تدلیس تبدیل شود. در تعارض میان شرط اسقاط خیار و حمایت از طرف فریب‌خورده، رویکرد مطلوب آن است که دادگاه شرط را محدود و ناظر به وضعیت‌های متعارف تفسیر کند و هر جا قرینه‌ای از فریب، عدم آگاهی واقعی یا عدم توازن فاحش وجود دارد، از تبدیل شرط به ابزار سلب حمایت جلوگیری نماید. نتیجه نهایی آن است که با

منابع

- امینی، منصور، و دریایی، رضا. (۱۳۹۸). تحلیل اقتصادی خسارت اقتصادی. مجله تحقیقات حقوقی، ۲۲(۸۶)، ۱۶۹-۱۹۱.
- انصاری، مهدی (۱۳۹۰). تحلیل اقتصادی حقوق قراردادهای. تهران: جاودانه.
- ایزانلو، محسن، و شاهین، ابوالفضل. (۱۳۹۹). مطالعه تطبیقی شرط تضمین مسئولیت در قراردادهای. دانشنامه حقوق اقتصادی (دانش و توسعه)، ۲۷(۱۷)، ۱۰۳-۱۴۲.
- آقای طوق، مسلم. (۱۳۹۲). تحلیل «تحلیل اقتصادی حقوق». مطالعات حقوق تطبیقی، ۴(۲)، ۱-۱۷.
- بهروزی زاد، حمیدرضا، الماسی، نجادعلی، و قنواتی، جلیل. (۱۳۹۹). مفهوم و مبنای نظریه عمومی ارش در قراردادهای با تاکید بر تحلیل اقتصادی آن با مطالعه تطبیقی. آموزه های فقه مدنی، ۱۲(۲۱)، ۶۵-۹۴.
- بهروزی زاد، حمیدرضا، الماسی، نجادعلی، و قنواتی، جلیل. (۱۴۰۰). تحلیل ادله نظریه عمومی ارش در قراردادهای براساس نگرش اقتصادی با مطالعه تطبیقی در حقوق کامن لا. پژوهش های فقهی، ۱۷(۲)، ۵۶۱-۵۸۷.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر. (۱۴۰۱). دایره المعارف حقوق مدنی و تجارت (چاپ دوم). تهران: گنج دانش.
- جوان مفرد، محمد و بادینی، حسن. (۱۴۰۲). تحلیل اقتصادی تکمیل قراردادهای
- در جریان دادرسی در پرتو حقوق ایران. فصلنامه تحقیقات حقوقی، ۲۶(۱۰۱)، ۶۵-۹۰.
- خارکش، فاطمه، و قنواتی، جلیل. (۱۴۰۲). بررسی تحول اصل عدالت در حقوق قراردادهای در پرتو تحول ادبیات اقتصادی؛ از مکتب کلاسیک تا مکتب رفتاری. پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب، ۱۰(۱)، ۱۲۵-۱۵۲.
- خطیب، عبدالله، فلاح، محمدرضا، و تولایی، علی. (۱۳۹۷). مبانی فقهی و حقوقی نظریه تعدیل قضایی قراردادهای در نظام حقوقی ایران و مصر. پژوهشنامه حقوق اسلامی، ۱۹(۱۱) (پیاپی ۴۷)، ۱۳۳-۱۵۴.
- خدانی، سیدپدرام، و خاکباز، محمد. (۱۳۹۲). تفسیر نظریه عدالت معاوضی در قلمرو قراردادهای. مطالعات فقه و حقوق اسلامی، ۵(۸)، ۶۹-۸۴.
- دوست محمدی، میثم. (۱۳۹۹). اصول و مبانی حقوقی نظریه قراردادهای غیرمنصفانه. قانون یار، ۴(۱۶)، ۷۳-۱۰۴.
- رستمی، محمدهادی (۱۴۰۳). تحلیل اقتصادی برخی قواعد عمومی قراردادهای (مطالعه تطبیقی در حقوق و فقه امامیه). قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- رستمی فر، علی (۱۴۰۰). تحلیل اقتصادی تعادل قراردادهای. تهران: فرهیختگان دانشگاه.

- شهیدی، مهدی. (۱۴۰۳). تشکیل قراردادهای و تعهدات (حقوق مدنی جلد ۱). تهران: مجد.
 - عامری‌نیا، محمدباقر. (۱۴۰۳). حقوق قراردادهای (۱)، درآمدی بر محدودیت‌های اصل حاکمیت اراده. تهران: میزان.
 - عیسایی تفرشی، محمد، و ابدالی، مهرزاد. (۱۳۹۱). رویکردهای حمایت از قرارداد در تحلیل اقتصادی حقوق (مطالعه تطبیقی در حقوق ایران و فرانسه). پژوهش‌های حقوق تطبیقی (مدرس علوم انسانی)، ۱۶(۲): ۱۷۳-۱۵۱.
 - غلامعلی تبارفیروزجایی، امید، و قنوازی، جلیل. (۱۳۹۸). مبانی التزام در حقوق قراردادهای. پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی (فقه و مبانی حقوق اسلامی)، ۱۵(۵۶): ۱۴۸-۱۳۱.
 - قاسمی، مجتبی و صدیقی صفایی، صبا (۱۴۰۰). تحلیل اقتصادی حقوق قراردادهای با تکیه بر اقتصاد اطلاعات. مجله علمی "حقوق خصوصی"، ۱۸(۲)، ۵۴۱-۵۶۰.
 - قراملکی، علی مظهر. (۱۳۸۴). دلایل قرآنی اصل لزوم در عقود. مقالات و بررسیها، ۳۸(دفتر ۷۷ (۳))، ۴۹-۳۳.
 - کاتوزیان، ناصر. (۱۴۰۳). قواعد عمومی قراردادهای (مفهوم، انعقاد و اعتبار قرارداد) (جلد یک، چاپ دهم). تهران: گنج دانش.
 - کاتوزیان، ناصر. (۱۴۰۴). اعمال حقوقی (قرارداد ایقاع). تهران: گنج دانش.
 - لطفی، حسن. (۱۳۹۷). کارآیی اقتصادی و دخالت دولت در قراردادهای. دیدگاه‌های حقوق قضایی، ۸۱(۱)، ۱۶۶-۱۳۹.
 - مرادی، خدیجه. (۱۳۹۲). تحلیل مبانی تعدیل قضایی در حقوق ایران و فقه امامیه. فقه و مبانی حقوق اسلامی (مقالات و بررسی‌ها)، ۴۶(۲)، ۳۳۴-۳۲۱.
 - مریدی‌فر، حسین (۱۴۰۱). اصول تفسیر قراردادهای. بوکان: زانکو.
 - موسوی، سیداحمد؛ نوجوان، علیرضا و علوی، سید محمد تقی (۱۴۰۱). قاعده التزام به قراردادهای. پژوهش حقوق خصوصی، ۱۱(۴۰)، ۹۳-۱۲۸.
 - نبی زاده کبریا، قاسم. (۱۳۹۹). مداخله دولت در شروط غیرمنصفانه با تکیه بر تحلیل اقتصادی قراردادهای. دانشنامه حقوق اقتصادی (دانش و توسعه)، ۲۷(۱۸)، ۲۷۵-۲۹۴.
- منابع عربی**
- ابن‌براج طرابلسی، قاضی عبد‌العزیز (۱۴۰۶). المَهْدَب. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
 - تبریزی، جواد (۱۳۸۹). إرشاد الطالب فی شرح المکاسب. قم: دار الصدیقه الشهیده(س).
 - حلی، یحیی بن سعید (۱۳۹۴). نزهة الناظر فی الجمع بین الأشباه و النظائر. قم: منشورات رضی.

- شهيد ثانی، زين الدين بن على (۱۴۱۳).
مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام.
محقق مؤسسه المعارف الإسلاميه. نویسنده
جعفر بن حسن محقق حلی، قم، مؤسسه
المعارف الإسلاميه.
- شهيدى تبریزی، مير فتاح (بی تا). هدايه
الطالب إلى أسرار المكاسب. مصحح احمد
ميرزاآقا، قم: دار الكتاب.
- شيخ طوسى، محمد بن حسن (۱۳۸۷).
المبسوط فى فقه الإماميه، تحقيق و تصحيح
سيد محمدتقى كشفى، تهران، المكتبه
المرتضويه لإحياء الآثار الجعفرية.
- طباطبایى قمى، تقى (۱۴۲۳). الغايه
القصوى فى التعليق على العروة الوثقى
كتاب المضاربه. قم: محلاتى.
- طباطبایى، سيد محمدحسين (۱۴۱۷).
الميزان فى تفسير القرآن. قم: دفتر
انتشارات اسلامى.
- قزوینى، ملا على (۱۴۱۴). صيغ العقود و
الإيقاعات. قم: انتشارات شكورى.
- قطب راوندی، سعيد بن هبه الله (۱۴۰۵).
فقه القرآن، مصحح: احمد حسينى اشكورى.
قم: كتابخانه عمومى حضرت آيت الله
العظمى مرعشى نجفى.
- مراغى، سيد مير عبدالفتاح (۱۴۱۷).
العناوين الفقهيّه. قم: دفتر انتشارات اسلامى.
- مظفر، محمد رضا (بی تا). حاشية المكاسب.
محقق جعفر كوثرانى. قم: نشر حبيب.
- مغنيه، محمد جواد (۱۳۸۳). تفسير كاشف.
ترجمه موسى دانش. قم: موسسه بوستان
كتاب.
- ميلانى، محمدهادى (۱۴۲۳). كتاب البيع.
شارح على حسينى ميلانى. قم: مركز
الحقائق الإسلاميه.

